

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۵۵

مجلس شورای اسلامی

ک

ص ۱

۱۳۳۲



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۱۱۹

۱۳۳۲



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

کتاب کلام در سوره

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۱۵۵۲



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۱۱۱۶

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۳۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

ک

کتاب بر علم و سرمد

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۱۵۵۷



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۱۱۱۶

۱۳۷۷

۱۵۵۷۰
۹۱۱۱۶



این بعد از آن مختصر است در علم بیان و چگونه
ترکیب سخن و انواع محاسن الفاظ که محرر
و مرقوم میگردد اما باب بلاغت و اصحاب
خصایق را این چند کلمه مشهور از بلاغت
یادگاری باشد و باینه الوقوف و الا علامه
اکون باینه دانست که با انواع اصطلاح شعر و ترسلان
کلام به طبع میباشد یا مصنف و مطبوع یا سخن خزل
و محکم باشد که دلایل قوت و نامزد و وقت سخن
از قوای آن ملاحظه و مشابهت یافته با سخن و قیاس
در قیاس و دلایر که آثار لطیف آنکه طبع و فاضول

این محکم گردد مثال **م** چنانکه فرمودی علیکم
فرموده اند **ب** و فرمودی ماوردگاه که گشت
سواد پیش چشمت سیاه برای که یکبار مردوان
مرد چگونگی بود و در جنگ و سبب و مثال **ب**
م و چنانکه کردی گفته **ب** به درداست اینک
توان گفت **ا** گشت که ما گویم که تو فرمودی من
یت **م** و در روی **ب** و در روی **ب** و در روی **ب**
نزد روی **ب** و در روی **ب** و در روی **ب**
فراوان است چون **ب** و در روی **ب**
ب چنانکه استفاق **ب** و در روی **ب**

متراد

متراد تشبیه تنسب صفات
سیاقه الاعداد التفات تجاهل العا
استعارات ایهام مغالطه
و شرح هر یکی گفته شود ما فرد تر نفهم رسد و الله اعلم
و المعین از تهنه محاسن سخن یکی **ب** و در روی **ب**
و ترجع در نشانیدن جواهر باشد و در باب **ب**
این صنعت چنان بود که در بیرونش سخن را خانه خانه
کنند و هر یک لفظ را برابر لفظی آورد که بودن و حرف
آخر متفق و مساوی بود چنانکه در قرآن مجید است
اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَاِنَّ الْفَجَّارَ

لَقَدْ حَجَّجْنَا
 وچنانکه آن بنا را بآبها بمشیمان
 عَلَيْنَا حُجَّجْنَا بِهَمْ و در کلام فصحا آمده است
 مَنْ طَاوَعَ غَضَبَهُ أَضَاعَ آدَبَهُ
 وَمَنْ تَابَعَ طَرَفَهُ مَاتَ بَعْدَ جَنَفِهِ
 وچنانکه العاقل بفخر بالهم العالیه لا با
 لرحم البالیة و در شعر فارسی بیت ای سوز
 تو بخونم حمال و می مقرر تو ز سوزم کمال
 بوستانیت صدر تو ز نعمت و اسماست قدر
 تو ز طلال و آنچه از حروف متفق نباشد از آوازه
 خوریم

بکر

کونید چنانکه در قرآن مجید آمده است و اینها
 الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَهَذَا
 هُمَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ
 و در اشعار فارسی آمده است نظم
 تو مانند هسی خزان و بهار به تیغ و کلک تو
 ماند همی قضا و قدر تجنیس استعمال الفاظ بیکدیگر
 مشابه بودن است و این چند نوع است
 تَام نَاقِص وَاَبَد مَرَكَب
 مَزْدُوح مَطْرَف و تَجْنِيس خَط
 هم پسندید است و هم مستحسن است و رونق

سخن بدان بپذیراید و او را دلیل فصاحت و اقتدار
 مرد شمارند تجنیس نام است که دو کلمه متفق اللفظ
 و مختلف المعنی کنار دار و چنانکه میگوید **المرأة**
السليطة حبة نسي
مادامت حبة نسي و در استعاره
 چنانکه گوید نظم **إذا أمر على رقي أنا ملة**
أقر بالوف كتاب الأنا م له
 و در شعر فارسی حسین آورده اند **میت** می
 دانش باید تا سخن گوی تواند زد و میبدان سخن
 گوی و چنانکه خمر زاری علیه الرحمه گوید **میت**

چرا از دوستان دل بر گرفتی چرا از دشمنان
 دلبر گرفتی تجنیس نام دیگر است که در حروف متضاد
 باشد و معنی تغییر کند **میت** جنت که رضای مادران
 اندر تر پانچو در است خواهی که رضای حق پیوسته
 ان کن که رضای مادران است تجنیس ناقص است
 که در حروف کلمات متفق و متجانس باشند و در
 حرکت مختلف چنانکه فرموده اند **حبة**
البح حبة البرد چنانکه پیغمبر
 صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است **اللهم**
فما حنت خلفي فحنت

خلفی و دیگری از فصاحت گفته است نظم الجواد
 مختکر بقر ولا مختکر بقر
 و در شعر فارسی گفته است **بیت** پیاده شود دشمن
 از اسب دولت چو باشی بر اسب سعادت سوار
 بدست اندزون از سعادت سوار تجنیس زاید است
 که دو کلمه تجانس بحر فی از یکدیگر زیادت بود چنانکه
 کوئی **بیت** هوی سیاه ترا از شب و شب
 هوی سیاه تو باشد بود شب دیگر گفته اند
نظم از حضرت حسن رقی زبیر روی
 از ناله چو ناله کشم از نوید چو موی تجنیس کب

از

است که الفاظ تجانس یک کلمه مفرد باشد
 است و دیگری از دو کلمه مرکب بود چنانکه گفته اند
مصرع تارنده ام در راه عهد تارنده ام چنانکه من
 بود نیم و بسکن بود نیم و دیگری در بیت فارسی آورده اند
بیت سرو بالای که دارد بر سر سرو افتاب
 افت و لهست و اندر دیده کان افت آب
 تجنیس مزدوج است که کلمات تجانس مترادف
 یکدیگر افتد و آخر در اول باشد و داخل باشد چنانکه
 التنبیه بغیر النغم غم و بغیر الدسم دسم
 و چنانکه من طلب شیاد جد وجد و من فرج

باب اولی و لایح: و در شرفایی چنانکه گفته اند فلان
 با سر و در و دست و فلان نزار و زار است
 و در بیت چنین گفته اند **بیت** افتاد ما بادل بخار
 و افکند دین دلم که کنگار تو بار: من مانده ام پیش تو کنگار
 با این هر چه چشم خون خوار تو خوار: بخند طرف است که
 بخانسان در جمله حرف متفق باشند الا در حرف
 آخر چنانکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست
أَحْمِلْ مَعْقُوذًا وَبِئْسَ صِيحْرًا و در مخان فصحا
 چنانکه آورده اند **الخائض خائف** و در شرفایی
 چنانکه گفته اند: دل کریم از از از ازاد باشد

و در بیت

و در شرفایی هم مثال این فرموده اند
بیت از شرارتی بودی پادشایان را شرب
 و در طعام روح بودی خاکساران را طعام
 بختیست خط و این صفت را مصارع و شاکله
 و این چنان بود که کلماتی در کلام آورده شود که در
 مشابه باشند در نطق مخالف چنانکه در قرآن مجید
 وارد شده قوله تعالی **وَهُمْ يَحْسِبُونَ**
أَنَّهُمْ يَحْسِبُونَ ضَعْفًا چنانکه پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم فرموده است **عَلَيْكَ يَا لِيَأْسَ**
مِنَ النَّاسِ و در بیت فارسی نیز چنین

آورده اند بیت من کلام فردوسی علیه الرحمه
کنون بر کل و سب و نار و بهی نرمی جام برین
نباید تکی **شفاق** و آن چنان باشد که الفاظی
که استعمال کنند حروف متقارب باشد در گفتار
چنانکه در قرآن مجید وارد است قوله تعالی **يَا أَيُّهَا
عَلَى يَوْسُفَ وَأَسْلِمًا مَعَ سُلَيْمَانَ**
و در حدیث چنانکه **الظلم ظلمات يوم القيمة**
و در اشعار تاری چنین آورده **مشر** و قائلیم
عزک الهوم و امرک تمیل فی الاعم فقلت فی
غار سر علی قضی فان الهوم بعثد الهم و در بیت دیگر
آورده اند

ایشان

آورده اند بیت نوای تو ای خوش چهره نوا این
در آورد در کار من بیوفانی از وصف رسیدن
شاعر بغری از نفقت گرفت راوی روانی و در
نثر فارسی چنانکه فرموده اند فلان شخص کار و مسر
و بیکار دارد **جمع** بر سر نوع است متوازی
مطرف متوازن **سج** متوازی آن باشد که
در آخر کلمات الفاظی مایه و رند که بوزن و عدد
حروف و متجانس باشد چنانکه ابرو من البرد
فی من الورد و در نثر کوئی باخته تا اسب باخته
سج مطرف چنان باشد که کلماتی مایه و رند

بوزن و حروف مختلف باشند و در حروف اخیر
 متفق چنانکه در قرآن مجید این است قوله تعالی
مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ بِهِ وَتَارًا
وَقَدْ خَلَفْتُمْ أَطْوَارًا
 و در شعر فارسی چنانکه فلان را کرم بسیار است
 و هر شب بسیار هیچ متوازن چنان باشد که کلمات
 او در هر یک نظیر که بگوید بوزن موافق باشند
 و بحروف مختلف چنانکه در کلام مضحاح آمده است
قد اشع المجال بعد الضائق و انتج المراد بعد التمانع
 و در شعر فارسی آمده چنانکه کوفی شعر شاهی

الزنی

که خوش او را دولت بود و لیل شاهی که تیغ
 او را نصرت بود نشان و در شعر فارسی چنانکه آورده اند
بوالشمس قد را الملوك كواكب هو البحر جودا و الكرام
منايب دیکر مقلوب و آن دلیل بود بر قوت خاطر و قدرت
 و تیرگی ذهن و بیرونش و شاعر و مقلوب است
 باز گوید است و از انواع آن آنچه مشهور است
چهار است مقلوب بعض مقلوب کل مقلوب من مقلوب
مقلوب مستوی اما بعض مقلوب بعض چنان باشد
 که کلماتی آورند که میان ایشان بقتدیم و تاخیر
 در بعضی حروف باشند و در هر چنانکه در دعا

پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است اللهم
استر عورتی و امن روحی
 و در کلام عرب چنانکه گفته اند ریب قریب و ریب
 فارسی آورده اند نظم از آن جادوانه و چشم
 سیاه اولم جادوانه عدیل غناست و دیگر مقلوب
کل است و ان اینجا ن باشد که تقدیم و تاخیر
 در همه حروف کلمه باشد چنانکه آورده اند هر چه بماند
رجب و از شهر فارسی آورده اند چنانکه ما را همه ارام
ده و در شعر تازی آورده اند صامت منه لاجاب
فخ و رحمت منه لاجاء حقف و در بیت فارسی

آورده اند

آورده اند بیت کج اندیش ساخته خاسته بخت
 اندیش لشکر آراسته مقلوب محج همچو مقلوب
 کل است اما این دو کلمه که این صفت در ایشان
 یافت شود یکی در اول مصرع باشد و یکی در آخر
 مثالش در بیت فارسی بیت زبان دو جاد و درین
 مخور تا گشتی ناز زار و گریان و غزل و غم همه روزگار
مقلوب مستوی خیال باشد که کلماتی بی و رند
 که هم راست بتوان خواندن و هم دگرگونه
 اینجا که در قرآن مجید آمده است قوله تعالی
فی فلک و ترکک فکک

در شهر فارسی آمده است نوز و دارم همه مراد و زو
 و در بیت فارسی آورده اند نظم شکر تبریزی
 وزارت برکش شوهر و طیل لب هر هوش
 و چنانکه غامی در شرمازی گویند شعر **اچ تم**
 قرین و عد اما اماند و کبرق متوج دیگر **متضاد**
 و ان را عطا بقدر شیر خوانند یعنی در صندیت بموا
 و ان بخان بود که الفاظی استعمال کنند که صند
 یکدیگر باشند چون حار و بلرد و نور و ظلمت و در
 و نرم و سیاه و سفید چنانکه در قرآن مجید
 و آرد و شمع است قوله تعالی **فَأَمَّا مَنْ**

اعطی

اعطی و انقی و صدق
یا تحنتی فنبتیره للبیری
و اما من یجل و استحق و کذب
یا تحنتی فنبتیره للبیری
 و در اینجا عطا و بخل و صدیق و تکذیب و غیره
 جسمع است و در بیت فارسی آورده اند **بیت**
 غم البف تو شادمانی کردد جسر از نظر تو
 جاودانی کردد که با دهن و رخ بر داز کوی خاکم
 آتش همه آب زنده کافی کردد **تشبیه** تن کردن
 بود ازین باب از معنی مشترک میان تشبیه

چاره بود و بستر نشیما تا آن بود که عکس آن
توان کرد و چنانکه شب را بر لیل و لیل را بشب و لیل
به لیل و لیل را به لیل و تشبیه بحد نوع است تشبیه
صریح تشبیه کنایه تشبیه بشرط و تشبیه معکوس تشبیه
تظم و تشبیه ثبوت و تشبیه تفضیل اما تشبیه صریح
چنان باشد که خبری را بچیزی مانند گفته با دایره
تشبیه بشرط و عکس تفضیل و ادات تشبیه در فکر
چون است و مانند است و گویی و پنداری و درازی
کاف است چنانکه در قرآن مجید آمده است مثل
الذین کفرُوا برهیم اَعْمَالَهُمْ کَرَامًا و اشتد

بنی

بالحج فی یوم عاصف و در حدیث آمده است انک
کاسنان المشط و در شعر تازی بدین مثال آورده اند
تخفی الرجاء لولس احکا زنا فی الکف قائمه بعیر
انما و در بیت فارسی چنین آورده اند
فته در اید شهاب را ماند خود بر پایه شود افشا
ماند و مثال دیگر شعر بیا ران می که پنداری در آن
یا قوت باستی و با چون بر کشیده تنش آفاستی
تشبیه کنایه است که خالی باشد از خروف تشبیه
چنانکه در صفت نامه گفته اند شاد است من سناطر
کلام و معایر اقسام موصات خزن بل خبات

عدن و در شهر فارسی آورده اند گویند فلان مرد
ابریشم شره پشته کورماری در دست گرفته
دار زبر جدا قباب و غبار چرخ ظاهر میکرد
و از نیلوفر ارغوان پدایمی آورد و مراد درین شبیه
بشیر شره و تشبیه نیزه کورمار و تشبیه چشم است بر
نیزه جد و از غبار چرخ و از تنبیه نیلوفر و از خون اجد
بارغوان و درین جمله ادوات تشبیه را افکنده است
و از مشبه مشبه بکنایه ادا کرده است و در شعر
تکی فذری المردمن خرس و قلم الور و بعباب
و در بیت فارسی غاب شکر گار تو هر که که

بکنایه

بجند و شایده که بجنده بعباب شکر زرش مشبه
چنانکه باشد که خبری را بجزئی مانند کند بشرط و گویند
اگر چنین بودی چنین بودی و در شرمازی همو کا البه
فی ارتفاع صدره لوکان الحجر لا یغیر ماده و البدر
لا یقطن صبیا و در شعری که غزالیه مثل
الجوم قوا قبا لولم یکن للبقات قول و در شرف فارسی
فلان چو شیر است عقل دارد و چون ارباب است اگر
ابر کوهر بار و در بیت فارسی نظم اگر موری سخن
گویند و گوهر موی روان دارد من آن موری سخن گویم من
ان موبم که جان دارد و مشال دیگر بیت و در شعر

آبان بگردار ماه اگر ماه دارد دوزلف سیاه نشیبه
 معکوس چنان باشد که دو چهر را یکبر و این را بآن باشد
 کند و آن را بر این چنانکه در شعر فارسی آورده اند **شعر**
زرق الزجاج و رقت الحمر قشایا و توی الامر
مکانها خمر و لاقح و لاحسن و در شر تازی آورده اند
فلک دم احرقاه فی البر و تحض اغرقاه فی البحر فاصبح
البحر ابدانهم و البحر را با شخا صهم و در بیت فارسی
 آورده اند **نظم** آشت زمین جو روی فلک کشته
 از سلاج روی فلک چو پست زمین کشته غبار
 و مثال دیگر از بیت فارسی بدینگونه آورده اند **بیت**

که ایند با باجنگ آن کرو نشود که چو مامون و مامون
 چو کوه نشیبه **نظم** چنان باشد که چری را چری نشیبه
 کنند و بظاهر چنان نماید که مقصود ازین دیگر چهر است
 نه این نشیبه بود چنانکه ضمیر او خود این نشیبه بود مثل
 آنکه امکان و جگ سحفا مما الخی مدوب در ظاهر
 تعجب نمودن از آنکه اخته شدن خویش در ضمیر نشیبه
 روی مشوق است بشمع و در شعر فارسی آورده اند
بیت که نورده و روشنی شمع تراست پس کاش
 و سوزش من از بهر خواست که شمع تویی
 مرا چرا باید سوخت و راه تویی مرا چرا باید کاست

تشبیه محبت چنان باشد که کصف معصوم و ارضیات
 خودش و یکی ارضیات معنوق گیرد و در و را بیک
 چیز باشد گشت چنانکه در شعر تاری آمده است **شعر**
فما لاه و صد غاه و عالی لیل فی لیل و عالی
و حاجه و مستی لیل فی لیل فی لیل و منظره
 بشیر و شری لال فی لال فی لال و در بیت فارسی
 بدین گونه آورده اند **بیت** یک نقطه خبر و از دل من
 و زرد بان تو یکموی خبر و از تن من در میان تو
 تشبیه بفضل چنان باشد که جزیرا بجزیری مانند
 کنند باز مشبه به مشبه به ترجیح دهند در شعر

تازی

تازی مثال چنین آورده اند حَبِيبُ جَالِه
بَدْرُ مُمْسِرٍ وَأَتْنُ الْبَدْرِ مِنْ ذَلِكَ الْجَالِ
 و در بیت پارسی چنین آورده اند **بیت** در کفتم
 که روی تو همچو صفت : امروز بدیدم زکی تا بجای
 و دیگر لطیفی گفته است **نظم** حاش که بجا
 گویند بیجا : یا چون قدوس و بجه لب تاب
 مه الب لعل شکر افتن زکی است در سر
 که دید جنبش رویا : و دیگر **تسبیح**
 و آن چنان باشد که چند وصف مختلف باشد
 در بی یکدیگر چیزی را بدان صفت و صف کنند
 چنانکه در قرآن مجید آمده قوله تعالی يَا أَيُّهَا

النَّبِيِّ إنا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا
وَنَذِيرًا وَذَاعِبًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ
وَسِيرًا جَاهِلًا؛ ودر شرف نازی آورده اند
حسن السيرة نفى السيرة طیب
الاعتراف کرم الاخلاق ظاهر
اللب طاهر الحب جبل النخا
بل کثیر الفضائل ودر شرف نازی آورده اند
خوفان رست کف ز و مکر در از خوشین
دار است و در شرف نازی چنانکه کوبی بیض
الوجه کرمه احسانه شتم

الانوف

الانوف من طراز الاول ودر بیت نازی
آورده اند **بیت** بیماران باد پایی کوه چو بک
زمین کوب و ره انجام کف و در و تزد بک
؛ بن معنی صغی است که ان را **سپاه**
الاعداد خوانند و ان چنان بود که چندی جزا
از اسماء مفروده ذکر کنند؛ بعد از ان جمله را
بیک صفت موصوف کردند چنانکه
متنی رست کف **شعر** فالجیل
واللیل والیید اعرفنی والحرب
والضرب والقرطاس والقلم

و در نثر فارسی بمثل آورده اند؛ بنده را
تن و جان و خان و مان و زن و فرزند
خدا و پند است **نظم** سپ و کهر و تیغ
بد و کیر و قیمت؛ تخت و کمر و نایج از و
باید بمقدار دیگر **اللفاف** و آن چنین
باشد که معنی تمام کرد و بس بعقب
بوجهی از وجه به آن معنی تمام کرده **النفاتی**
گفته؛ چنانکه در قرآن مجید دارد که
قوله تعالى وقل جاء الحق و زهق
الباطل ان الباطل كان زهوقا

دارند

و از نثر فارسی چنانکه گفته اند **بمثال**
کوفی؛ نیک باید کردن و در جهان حیات
به از نیک؛ و در بیت فارسی هم آمده است
بیت کاش از تو برستی بسلام
ای قوس کجا تو انم رست **غافل**
العارف و آن چنان باشد که معنی بگیرد
و گوید؛ بمنید انم که این چنین است و چنان
باشد؛ هر چند دانند اما خوبش را ندانند
سزد و این اسلوب در کلام مجید رائج
هم آمده است قوله تعالى انا و اياكم

لَعَلِّي هَدَىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
 در نشر فارسی چنانکه گفته اند نه نام فلان
 آدم است یا فرشته بود در بیت فارسی شال
 آورده اند **بیت** در زیر اوست جهان
 یا جهان خود اوست یا ربضه ایکن
 محالست یا جهان دیگر **استعاره** وان
 چنان باشد که معنی باشد **حقیقی** الفاظ
 از معنی حقیقی نقل کنند و در معنی دیگر
 بسبیل **استعارت** کار بندند و آن صفت
 در میان دلیل و سبب را بر ادبی شود

و چون

و چون **استعاره** بطبع بود سخن را از آن آتش
 خام حاصل آید و این نوعی از مجاز عند حقیقت
 است و **حقیقت** است که لفظی بر معنی اطلاق
 کنند که در وضع لغت در اصل وضع آن لفظ را
 برای آن معنی نهاده باشد چنانکه دست
 و پای کوئی و مراد این جابزه مخصوصه باشد و
 مجاز است که لفظ را بر معنی نهاده باشد
 چنانکه دست و پای کوئی و مراد تو قوت
 و ثبات باشد اما باید که میان معنی حقیقی
 و معنی مجازی صفت که در معنی حقیقی مشهور

بود مشترک بود چنانکه شیخ را شیر خوانند
 بسبب لری و لقا ام که مشترک است میان
 هر دو و دلالت بر معنی مقصود استعمال مجاز
 از ابرار و حقیقت بیغ تر بود چنانکه کوئی
 پادشاه دست ظلم را از اموال مسلمانان
 کوتاه گردانید و پای کفر را از بلاد مسلمانان
 منقطع ساخت و در میان لغو پیش از آن بود
 که کوئی تصرف کون ظلمه از اموال مسلمانان
 باز داشت و آمد و شد کفره از بلاد اسلام
 مخالفت نمود و مثال این صنعت در قرآن

مجید ربانی بسبب دارد شده است چنانکه
وَأَن جَحُوا لِلَّيْم فَاَجَحَ لَهَا
 و در حدیث چنانکه مذکور گردیده است
الْفَيْسَةُ نَائِمَةٌ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ
أَيَقَظَهَا در نثر فارسی چنانکه گویند
 بنده پیاپی مطاع و عتیباده است
 و دولت تضرع بر هم نهاده و در بیت
 پاری چنین آورده اند **بیت** دوران
 صنعت مطاع و عتیب است چنانکه بخاکت
 مغزی خاک و بآب تردد من بسری

دم با دو بر پشت کرمی ناز و دیگر گفته اند
بیت که یاد نه تمام تو بر کبر بگذرد از کبر
هر بخار که خیزد شود غبار دیگر حال الله بن
صفه های گفته است **نظم** مهابت تو
اگر بماند بر زمانه زند فطرت مفسد اقام
بکنند مهاد و دیگر **اجام و مغالطه**
و آن چنان بود که لفظی بکار دارند که آن
دو معنی باشد یکی **قریب** و دیگری **غریب**
و چون **س** مع آن لفظ را بشنود و نظرش
بمعنی غریب رود و مراد قائل قریب بود

چنانکه

چنانکه در بیت فارسی آورده اند **بیت**
در بحر غنم فلند ام کشتی عمره افر
بهمی تا بکناری برسم در پهلوی لب
کن ره گفته است **و** مع چون بشنود
بندارد که کناره دریا را خواسته است
و حال آنکه آن موصلت و مقارنت خواسته
و دیگر نیز درین معنی باین نحو مذکور است
بیت ای سر و بلند پیشن بالایی تو است
در شخ تو او آنچه ام برکت هست
خود از برکت معنی عدد خواسته است

وازار بن قیل کلام بسیار است و الله
اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
تمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب



اسمک
کتاب
مکتبہ
الطبری

v9, 11, 9

خطی